

در رد ادعای نویسنده کیهان لندن در باره کودتای ۲۸ مرداد

خانم بقراط ، بسی خفته نمانید !

نه شاه کودتا کرد ، نه مصدق !!

سازمان های جاسوسی سیا و انتلیجنت سرویس کودتا کردند!!!

رضا رحیم پور

خانم الاهی بقراط در هفته نامه کیهان چاپ لندن در شماره های ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ در ۲۹ مرداد و ۵ شهریور ۱۳۸۳ ، تحت عنوانی مضحک «چه کسی کودتا کرد؟ شاه یا مصدق؟» خز عباراتی جهت خود شیرینی به خوانندگان غالباً سلطنت طلب نشریه خود تحویل داده است که جای آنرا دیدم تا این خانم بقراط شاهکار دیگری (لابد تحت عنوان «چه کسی کودتا کرد؟ احمد شاه قاجار یا رضا خان؟») بیرون نداده اند ، چند نکته ای را متذکر شوم.

البته آقایان لطفعلی خنجی و فریدون تنکابنی در همان هفته نامه تا حدودی پاسخ اورا داده اند ، که من آنها را در اینجا تکرار نمی کنم.

خانم الاهی بقراط آن چنان به مظلوم نمائی شاهنشاه شان، آریامهر ، خدایگان ، بزرگ ارتشتاران ... پرداخته اند که انگار محمد رضاشاه پهلوی جد در جد "دمکرات" و طرفدار "حاکمیت قانون" بوده اند و تا آخرین لحظه چون معصومی در مقابل اژده هایی بنام مصدق قرار داشته است. مثلاً ایشان، دکتر مصدق را متهم به کودتا بر ضد شاه میکنند، تنها بدین دلیل که دکتر مصدق از قبول حکم عزل غیر قانونی خود از سرهنگ نصیری، که تصادفاً ساعت یک صبح با توپ تانک جلوی منزل دکتر مصدق سبز شده بود!!! سر باز زده است. حال در اینجا ایشان اشاره ای به این اصل مهم ندارد که شاهنشاه مظلوم شان تنها با یک امضاء ، قانوناً نمی توانست چنین حکمی را صادر کند. مطابق قانون اساسی مشروطه که شاهنشاه مظلوم شان بدان سوگند وفاداری خورده بودند، عزل و یا ابلاغ نخست وزیری کشور به یک شخص، تنها زمانی میسر پذیر بود که مجلس شورای ملی این چنین رائی را صادر می کرد. در واقع توشیح اینچنین حکمی از طرف شاه مملکت تنها جنبه تشریفاتی داشت و بدون توافق اکثریت نمایندگان مجلس پیشیزی ارزش نداشت. اصولاً هر دو حکم، یعنی عزل دکتر مصدق و ابلاغ حکم نخست وزیری فضل الله زاهدی مطلقاً غیر قانونی می بوده است. واقعیت مهمی که خانم الاهی بقراط نه تنها کوچکترین توجه ای بآن ننموده است ، بلکه همین دو قطعه کاغذ مطلقاً غیر قانونی را، که آنهم به دستور کرمیت روزولت مأمور سی.آی.ا. تهیه شده بود، دلیلی برای کودتای مصدق بر ضد شاه جلوه می دهد!!

جهت اطلاع خانم الاهی بقراط لازم به ذکر است که محمد رضا شاه قبل از فرار خویش به بغداد؛ دو برگ کاغذ سفید امضاء شده را به مأموران سیا و انتلیجنت سرویس تحویل می دهد ، تا هر زمان آنها صلاح دیدند ، حکم عزل مصدق را صادر کنند و بهر کس که تمایل داشتند ، بعنوان نخست وزیری ایران ، تعیین کنند. چگونگی نگارش حکم نخست وزیری سرلشگر ، فضل الله زاهدی ، بهترین گواه بر امر است که شاه کاغذ سفید را امضاء کرده و در اختیار مأمورین کودتای گذشته بود. فردی که حکم نخست وزیری سرلشگر فضل الله زاهدی را در روی کاغذی که شاه قبلاً امضاء کرده بود بنگارش در می آورد ، در هنگام نگارش ، سه خط

اول حکم را با حروفی درشت و با فاصله زیادی در بین سطرها، بر روی کاغذ می نویسد، ولی در سطر چهارم که امضاء شاه نیز قرار دارد، چون محل باقیمانده از کاغذ برای نگارش بقیه حکم، کافی نبوده است، مجبور می شود، بقیه مطلب را با حروف کوچکتر و بسیار در هم فشرده، بنویسد. من بضمیمه همین نوشته، فتوکپی آن حکم را به نقل از صفحه ۱۶۹ کتاب "مصدق به بیان تصویر"، بقلم سرهنگ جلیل بزرگمهر، در اختیار خوانندگان محترم قرار می دهم! (۱)***

ولی همین خانم الاهی بقراط، برگزاری رفراندم انحلال و یا ابقا مجلسی سنگ انداز، آنهم در یکی از حیاتی ترین برهه های تاریخی کشورمان را غیر قانونی می خواند و مصدق را به دلیل این مراجعت و نظرخواهی از مردم، به مستبدی و زورگوئی محکوم می کند. آخر کسی نیست به این خانم فارغ التحصیل حقوق سیاسی حالی کند که چه داوری بهتر از رأی مردم وقتی که بین نخست وزیر ملی و مردمی و مجلس یک کشور آنهمه اختلاف وجود داشت. البته بررسی این رفراندم در تاریخ ۱۲ مرداد ماه ۱۳۳۲ از حوصله این پاسخ نامه خارج می باشد ولی در اینجا دو اشاره ضروری است.

اول اینکه اگر در قانون اساسی مشروطه آن زمان، مبحث و یا اصلی حول نظرخواهی رفراندم در نظر نگرفته شده بود، دلیلی موجه برای متوقف کردن تمام امور بس حیاتی مملکت بحساب نمی آمد. آنهم مملکتی که در تحریم اقتصادی شدیدی امپریالیستی سه ابر قدرت آنزمان قرارداد داشت (انگلیس، آمریکا و شوروی) و دربار سلطنتی اش دست در دست ماموران آمریکائی سی.آی.آ و جاسوسان ام.آی. ۶ انگلیسی در فکر سرنگون ساختن دولتی ملی و منتخب آن بودند.

خانم الاهی بقراط و دیگر شاه الاهی های مشروطه نما باید نیک بدانند که قانون اساسی را از برای اداره کردن یک کشور می آفرینند و نه برعکس. اگر قانون اساسی کشوری ناقص باشد یا آن را تکمیل می کنند و یا آن مسئله را که به علت عدم پیش بینی در همان قانون اساسی بمیان آمده است را با برگزاری و رفراندم حل می کنند. حال ممکن است ایشان بگویند که چون دکتر مصدق طی رفراندومی مجلس را منحل کرده بود، لذا و بنابراین مجلسی هم وجود نداشت تا شاه بخواهد با رأی اکثریت آن مجلس، نخست وزیر را از مقامش خلع کند. در این حالت ایشان برای استناد حرفشان می بایستی بیان کنند که طبق کدام اصل و یا تبصره از قانون اساسی مشروطیت، شاه چنین حقوقی را پیدا می کرد؟ وانگهی تا زمانیکه شاه، نتیجه رفراندوم را توشیح نمی کرد، قانوناً هنوز مجلس بطور قانونی می توانست عمل کند! وانگهی بخش بزرگی از وکلا از نمایندگی مجلس استعفا داده بودند.

مثلاً، قانون اساسی مشروطه کشور دانمارک، میراثی تاریخی از ۱۸۴۸ آنقدر ناقص بود که چندین بار بدان مکملهایی افزوده اند که آخرین بار در سال ۱۹۵۴ صورت گرفت. پادشاه پیشین دانمارک، کریستیان دهم، تنها سه دختر داشت و سلطنت یک پرنسس با عنوان ملکه در قانون اساسی ناقص کشور، غایب بود. لذا طی یک رفراندم تبصره ای به قانون اساسی کشور افزودند و پرنسس مارگریت با عنوان مارگریت دوم ملکه دانمارک، بر تخت سلطنت نشست. علاوه بر اینها قانون اساسی مشروطه کشور دانمارک آنقدر کم و کسری دارد که تاکنون چندین بار، اکثر در رابطه با عضویت این کشور در بازار مشترک و اتحادیه اروپا

(سالهای ۱۹۷۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۲) و یا تعویض پول از کرون به یورو (۱۹۹۹) نخست وزیران وقت کشور مجبور شده اند تا نظر مردم را جویا شوند، چرا که در هیچ جای قانون اساسی دامنارک راه حلی برای اینگونه مسائل ذکر نشده است. حال اینکه نه تنها احدی این نخست وزیران دامنارکی را به مستبدی متهم، که همگان به درایت و دمکرات منشی شان احسنت گفته اند.

عمل دکتر مصدق نیز درست اینچنین کاری بود. بقول معروف، خانم بقراط، خار را در چشم دکتر مصدق می بیند ولی تیر کلفت دکل نفتی در چشم شاه را نمی بیند و یا انکار میکند. اگر خانم بقراط مراجعه دکتر مصدق به رأی مردم را عملی غیر قانونی ارزیابی می کنند، پس حساب آن فرزندم مادر مرده "انقلاب شاه و مردم" در این وسط چه می شود؟ از آنجائیکه قبلا خانم بقراط از این فرزندم "انقلاب شاه و مردم" در بهمن ۱۳۴۲ بسی تقدیر کرده اند و آن را عملی صحیح (هر چند فرمیستی) خوانده اند، جا دارد تا فرق این دو فرزندم را از ایشان سؤال کرد. از قرار معلوم مثل اینکه الاغ ما، از کره گی دم نداشت !!

دکتر مصدق در آن مقطع خطیر چه کار دیگری می توانست انجام دهد جز نظر خواهی از همان منبع قدرت که زیر بنای آزادی و دموکراسی را می سازد. اشکال کار خانم الاهی بقراط و دیگران همچو آقای داریوش همایون در اینجا است که ایشان این فرزندم را نیمه کاره می بینند، چرا که اگر آن کودتای شوم رخ نمی داد، انتخابات مجلس جدید (هجدهم) به راه انداخته می شد که بر مبنای آن آزادمنشی، فرهیختگی و عدالت خواهی خاص دکتر مصدق (کافی است مثلا به روزنامه جات آنروز نظری افکند) که دوست و دشمن همگی بدان اذعان دارند، بیشک آزادترین انتخابات مجلس در ایران نیز لقب می گرفت. جواب کاملا مثبت مردم غیور ایران به فرزندم دکتر مصدق در آن زمان، خود بهترین پاسخی ارزنده است که میتوان به الاهی بقراط و امثالهم داد.

ایراد نابجای دیگری که این "شاه روزنامه نگار" و مغز متفکر قرن ۲۱ ما، خانم الاهی بقراط به دکتر مصدق دارد، در این است که چرا ایشان در واپسین روزهای زمامداریشان به پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن پاسخ منفی داده بود. حتما خانم بقراط واقف هستند که این پیشنهاد مشترک چرچیل - ترومن، جز پیشنهاد قبلی پنجاه - پنجاه تقسیم نفت با تخفیفی در غرامت و دخالت دادن بانک جهانی به عنوان طرف سوم چیز دیگری در بر نداشت.

در اینجاست که بایستی از خانم الاهی بقراط سؤال کرد که اگر قرار بود که دکتر مصدق این پیشنهاد پنجاه - پنجاه را می پذیرفت، خوب ایشان حتما به همان قرارداد پیشنهادی رزم آرا لبیک می گفتند و قال قضیه را می کردند و همه چیز نیز با خوشی پایان می رسید. نه زحمتی برای کودتا به پیش می آمد، نه لازم به آنهمه شهیدان سی تیر ۱۳۳۱ بود و نه آن رزم آرای مادر مرده نیز در این میان کشته می شد. نه، خانم بقراط شما انگاری اصلا در باغ نیستید. در اینجا صحبت یک و یا دو در صد و یا چهارسنت نبود. شاه کلید درک افکار دکتر مصدق نه در چانه زدن در سهم نفت با انگلیسیان، که در کسب **استقلال و حاکمیت ملی** نهفته بود.

هدف اصلی، حذف دولت در دولت بود. به عبارت دیگر، حذف دولت انگلیس در دولت ایران. اصلا جمله "خلع ید" در شعار ملی کردن صنعت نفت به همین مضمون اشاره داشت. جمله ای که از قرار معلوم این "شاه روزنامه نگار" ما - فردی که در گذشته نه چندان دور، باز حق را از آن خود تصور می کرد، زیرا که صفحاتی از کتاب های کاپیتال مارکس و مانفیس حزب کمونیست ... را ورق زده بود، اما ... -، از درک آن عاجز هستند.

ولی موضوع تأسف بار اینجاست که ما ایرانیان پس از گذشت ۵۱ سال از این کودتای شوم هنوز در خم یک کوچه ایم. سازمان جاسوسی سی.ای.ا. این کودتای شوم را در همان سال به عنوان اولین شاهکار خود به ثبت رساند. ده سال بعد از اینکه کرمیت روزولت بخاطر همین کودتای ناجوانمرده به نان و نوائی رسید، بیست سال بعد از آن (۱۹۷۳) نیز که همین سازمان جاسوسی با استفاده از "تجربیات" قبلی، نظیر همین کودتا را بر سر مردم بد بخت شیلی می آورد، سی سال بعد (۱۹۸۳) سی.ای.ا. بدان اعتراف می کند، حدود ۴۵ سال بعد (۱۹۹۹) وزیر وقت امور خارجه دولت پرزیدنت کلینتون، خانم مادالین البرایت، از مردم ایران عذر خواهی می کند و سال بعد از آن نیز روزنامه نیویورک تایمز تمامی گزارش محرمانه را بکل بچاپ می رساند و امروزه نیز همین گزارش را در اینترنت و آنترنت می توان خواند**، و آنگاه پس از گذشت بیش از نیم قرن این "شاه روزنامه نگار" ما، خانم بقراط، نه یک مقاله، بلکه مانند تخم دو زرده، در دو مقاله دنباله دار تحت عنوانی مسخره «چه کسی کودتا کرد؟ شاه یا مصدق؟» به حل و فصل، که چه عرض شود، به کشف این موضوع می پردازد. خانم بقراط!!! جان سقراط بس کنید!!! مقاله شما آنقدر گنبدیده است درست مثل اینکه کسی سؤال کند که «چه کسی کودتا کرد؟ پینوشه یا آئنده؟».

سالهای سال همان شاهی که شما برای طرفدارانشان در کیهان لندن خوش رقصی می کنید، آن روز شوم، ۲۸ مرداد را، "قیام ملی" نامید و دیدیم که چند سال بعد چگونه کل رژیم کودتا ییشان به زباله دانی تاریخ پرتاب شد. نه خانم بقراط!!! نه مصدق بر ضد خودش!!! و نه شاه کودتا نکرد. به گفته کرمیت روزولت شاه بی عرضه تر از آن بود که بتواند اینچنین کاری را به اتمام رساند. سی.ای.ا.، به یاری و مشورت اینتلیجنت سرویس کودتا کرد. کمی شهامت بخرج دهید!!!

خانم بقراط، حتم دارم که شما عیدی خوبی از آن طرف اقیانوسها دریافت خواهید کرد. ولی همانطور که می دانید در همین اروپا، مثالی است که می گویند "زمانی که پول حرف می زند، حقیقت سکوت می کند". مثلی است پر دماغ و تقریباً درست. ولی چرا می گوئیم تقریباً. زیرا درست که حقیقت سکوت می کند ولی نه دیگر پس از ۵۱ سال. حال چه با پول، چه بدون پول.

۱۰ مهر ۱۳۸۳ برابر با ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۴

رضا رحیم پور
مسئول سازمان سوسیالیستهای ایران - شاخه دانمارک

Socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com

(* کودتاچیان درمی یابند که حذف فیزیکی شادروان سرتیپ محمود افشارطوس رییس وقت شهربانی تهران و از وفاداران راستین مردم و دکتر مصدق از ضروریات لازم برای انجام پذیری یک کودتا می باشد. لذا در اردیبهشت ماه ۱۳۳۲، ماموران مزدوری همچون حسین خطیبی، سرتیپ مزینی، سرتیپ دکتر منزه، سرتیپ فضل الله زاهدی، سرتیپ نصرالله بایندر، سرگرد بلوچ قرایی... همگی از افسران بازنشسته و کمک افرادی همچون دکتر

مظفر بقائی کرمانی ، شادروان سرتیپ افشار طوس را ر بوده و بطور فجیعی وی را به قتل می رسانند.

در سال ۱۹۷۳، کودتاچیان و ماموران سی.آی.ا. در شیلی از همین "تجربه" تلخ قتل شادروان سرتیپ محمود افشار طوس استفاده می کنند. ماموران سی.آی.ا. حذف فیزیکی رییس شهربانی پایتخت شیلی، سان دیاگو، را ارجحیت داده و درست به همان طریق، ژنرال اشناید، رییس شهربانی سان دیاگو و از مهره های مومن به سالوادر آلنده، را می ربایند و بطور فجیعی وی را به قتل می رسانند.

« منبع : " تاریخ روابط خارجی ایران . از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی " تألیف دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی. چاپ اول ۱۳۶۸ . »

**) روزنامه معتبر نیویورک تایمز تمامی این گزارش محرمانه را تماماً در یک شماره اختصاصی در سال ۲۰۰۰ بچاپ رساند. این گزارش قبلاً از سوی مقامات آمریکایی ب ا سانسور (با حذف اسامی جاسوسان و مزدوران) در دسترس عموم قرار داده بود. ولی در این سال مقامات آمریکایی نام این افراد را نیز افشاء می کنند.

برای دسترسی به متن کامل این سند محرمانه ،لطفاً به سایت اینترنتی (کتاب خانه و آرشیو روزنامه معتبر نیویورک تایمز) که در زیر آورده شده است ، مراجعه نمائید.

<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-index.html>

(۱)*** کپی حکم نخست وزیری سپهبد فضل الله زاهدی - حکمی که بنا بر دستور کریمت روز ولت ، جاسوس سیا در روی کاغذ سفیدی که شاه قبلاً در اختیار او قرار داده بود - ، بصورت زیر بنگارش در آمد !!

معمولاً ، رسم است که در مرحله اول مطلبی را بنگارش در می آورند و بعد در زیر متن نوشته ، امضاء می کنند . ولی شاه قبلاً ، کاغذ سفیدی را امضاء کرده و در اختیار مأمور سازمان جاسوسی سیا قرار داده بود . در هنگام نگارش حکم نخست وزیری برای زاهدی ، نه تنها حروف سطر چهار بخاطر کمبود جا فشرده نوشته شده است، حتی تاریخ مرداد ۱۳۳۲ شمایل جالبی پیدا کرده اسد

